

کتاب پنج ایمنه که به نام‌های عمومی
 پنج لاله زار، نهگشت قد، نهگشت آینه
 ایمنه اولین می‌باشد مست بن کتاب
 پرستید یعنی ۱۰۰۰ ۱۳۵۹ هجری
 که در آنجا شش ترجمه‌ای با آینه و با بخت
 فارسی برگردانید. از ترجمه‌ها که به خط مشرقی
 است. و از جمله آنها که به خط فارسی
 علی‌سید و در پی وی از آنجا می‌باشد
 پنج ایمنه. این کتاب از جمله دست
 های ترجمه‌ای خطی است که پنج ایمنه مشرق
 به خطی است.



جماد

از بعد جماد ای است از ماهی بهشت که در باره روی گزاید وی دوستان خود کشود و دست جمادی می‌تواند که
 بر تن آید پوشیده و است از در استوارانی است که آسبب نیند و سپر کجگم او مست که تیر و آن کشید. هر که جماد را اوله
 ناخوشایند و اند. خدا جمادی خوار می‌گردد و پشاند و فوج جلا بر سرش کشند و از زمین و فخر و کی می‌ماند. اول او در پروا و چای
 که این نشان و حق نر او روی کرد و این به خوار می‌گردد و از خدا است محمود.

من شبان و روزان آشکارا و نهان. شکار بر زمین مردم تیره دران خواندم و گفتم: با آنان بسزید پیش از
 آن که بر شمشیر بر نه و کمر زید به خدا سکنند. با مردمی و آسانی خانه شان نویسد نه جز که با مردمی خوانی بر آنان دیده اند
 هیچ یک از شما خود را برای بنام آند و نه ساخت و از خوا و گویی. بر کس کار را بر که بر آن در کمری نه ساخت. آن که از هر سو
 بر شما بخت آوردند و شمره را یکی پس از دیگری از استکان بر روی کردند. اکنون سر باران این مردمانی به شما انبار
 رانده و صحن پر صحن گری را گشته و در زبانان را از بیجا و طای غوش انده و اند بسنید و ام صابم به خانه های
 مسکن و کسانی که در پناه و اعزاز آمده و گروان بنده دست بند و گشوار و و خفحال از گروان و دست و پستی زمان
 به در می کرده است. حاجی - آن تم دیده کان برابر آن بجز از آن بجز از این و جنت خواندن سلامی نه داشته اند پس
 ناکر آن پشتو را و از آن مسکنان است: از شمشیری بر جوی نهاد و نه خسته. به شهر خود باز گشته اند. اگر از این پس مرد صوفی
 از تو چنین عا و بر میرد. چ جامی لاست است که: ایدوی من شایستی چنین گرامت است.

سگفته: به خدا که به سگلی این مرد و باطل خیرش و پر کندگی شاد حق خود. دل را می برانده و اند و در آند
 می کرده اند. زشت بودید و از اند و درون نیاید که آند قریب لایید. به شما غارت می برده و گنجی ندارید. به شما بیکاری گفته
 و بی سگی است نمی شایید. خدا را از زمانی می گفته و شومای می نیاید. اگر و تا بستان شما را نخواهد که بگوید و سخت کرده
 است. مصلحتی دو که هر که تر شود. اگر در زبان فریاد و بر گوید عظمت مرد است. فرستی و و آسرا از زبان. به و شاد
 شما که از گره و در چینی می گیرید. به شمشیر آند که گمانی سیز بود:

ای نامه ان به صورت مرد. ای که خردان نام پرورد. کاش شما را ندید بود و مرد می شناسا خرم که به خدا پدیدان
 این آشنایی نه است. به و آند و در آن اند و در دست. خدا ای تان میرانند. که و له از است. شاپر خون است سیزم

۱. این خسته شام را بروم که چنانچه بر منی اندام و به گامی زیزید و با خردی و فرود آمداری جانم کار را به هم
 دومی آمیزید. اما آن بکار در پیش می گوید پس ای طالب ویراست از محمد بنک نئی و نه خدا چه را نشان را نژاد او!
 که امریکت از آن پیش تر زمین و میدان بهک ۳ و دو پیش تر از زمین نبرد ویران را آرزو و به بنویست ساس نه شتم
 که پاره مو که اندام و کتون سالیان عمر از دست فزون است اما آن را که در آن نبرد سر رشتنی کار از دستش
 برون است.

توضیحات:

- ۱- سفیان، پسر عوف، که معاویه او را مأمور غارت مرزهای عراق کرد تا عراقیان طرفدار حضرت علی (ع) را بترساند و دوستان معاویه را خشنود کند.
- ۲- فعل داعی به معنی «باشید»، زشت بادید: نفرین و دعای شرّ است: زشتی نصیبان باد!

خودآزمایی:

- ۱- حضرت علی (ع) چه چیز را باعث مردن دل و تازه شدن اندوه می داند؟
- ۲- در این خطبه، سست عنصری برخی از مردم، چگونه توصیف شده است؟
- ۳- عبارت «کار را به هم در می آمیزید» یعنی چه؟
- ۴- در عبارت «سررشته‌ی کار از دستش برون است»، مرجع ضمیر «ش» را مشخص کنید.
- ۵- نقش دستوری «خسته» در عبارت «نه کشته‌ای بر جای نهاده و نه خسته، به شهر خود بازگشته‌اند» چیست؟
- ۶- دو نمونه سجع (آهنگ پایانی عبارات) را در درس ذکر کنید.
- ۷- به تعبیر حضرت علی (ع)، چه کسی مستحق ملامت نیست؟
- ۸- چه عاملی باعث شد که سرزمین مسلمانان از دستشان درآید؟
- ۹- با توجه به این جمله‌ی سعدی «ای مردان، بکوشید یا جامه‌ی زنان بپوشید - گلستان باب اوّل»، کوشیدن به معنی جنگ کردن است. جمله‌ای را در متن، پیدا کنید که این کلمه با همین معنی در آن به کار رفته باشد.

شاعرزادہ

روزی انوری دہلا باریع مکتبہ شکار ای دیہ پیش رفت دوسری ازمیان کرد و مروی. اوید کرایستادہ
دقتیایہ انوری پناہ خودی خواند و مراد اور آفرین می خوانند. انوری پیش رفت و گفت: ای مرد این
شکار کست کی خوانی باکست. اشعار انوری گفت: تو انوری را می شناسی باکست. چرمی کوئی با انوری
شنه انوری بختیہ باکست. شغرا را شنیدہ پناہ مراد شاعرزادہ نہ دیہ و ہود مر.

بہارستان جامی